

سید جعفر سرور معتقد است که کار با مرکب و قلم او را با کلام خدا مأنوس کرد

دلم راهنر به آیه‌ها گره زد



سحر نیکو عقیده می‌زی کوچک گوشه پذیرایی خانه دیده می‌شود؛ روی آن چند قلم نی، کاغذهای سفید و ابزارهای خوش نویسی کنار هم قرار گرفته‌اند. در گوشه‌ای دیگر چند جلد قرآن کنار هم چیده شده و رحل‌های چوبی به دیوار تکیه کرده‌اند. جزئیاتی ساده که از همان ابتدای نشان می‌دهد اینجا خانه مردی در محله چهنوست که سال‌های عمرش را با قرآن، تلاوت و خط سپری کرده است. رد علاقه‌اش به این دو هنر را باید در خانه پدری‌اش جست و جو کرد؛ جایی که پدرش، سید محمد سرور، هر روز پنج پسرش را دور هم جمع می‌کرد و جلسه قرآن می‌گذاشت. قرائت قرآن برایشان برنامه‌ای گاه به‌گاه نبود و بخشی از زندگی روزانه‌شان شده بود. پنج برادر هر کدام دستی در این دو هنر داشتند و همین فضای خانوادگی، آرام آرام مسیر سید جعفر سرور را شکل داد. حالا سال‌ها از آن روزها گذشته است. خودش نزد استادان مختلف شاگردی کرده، آموخته و تمرین کرده و امروز آنچه را یاد گرفته است، به شاگردانش منتقل می‌کند؛ شاگردانی که هم در خوش نویسی و هم در قرائت قرآن پای درس او نشسته‌اند.

پارچه نویسی بی‌وقفه برای شهدا

می‌ایستادند و کمکش می‌کردند. گاهی دست‌های کوچکیشان رنگی می‌شد و گاهی رنگ روی پارچه می‌ریخت و کار را خراب می‌کرد. اما سید رضا هم راهی برای جبران پیدا می‌کرد؛ با کشیدن نقش گل و مرغ روی همان قسمت، خرابکاری کوچکی برادرها را به بخشی از نقاشی تبدیل می‌کرد.

تا اینکه سید رضا تصمیم گرفت خودش راهی جبهه شود. بخشی از مسئولیت کار هم روی دوش جعفر دوازده ساله افتاد. خودش از آن روزهای می‌گوید: سید رضا رفت و من ماندم و آن پرده‌ها. خودم شروع کردم. همان جابود که واقعا پیشرفت کردم. کم‌کم در کنار نوشته‌ها، شروع کردم به کشیدن گل و مرغ و نقاشی‌ام هم بهتر شد. دیگر فقط کمک دست برادرم نبودم؛ خودم باید کار را انجام می‌دادم و همین باعث شد خیلی چیزهای یاد بگیرم.

از آن روزها خاطرات زیادی دارد؛ «خانواده‌هایی می‌آمدند که چشم‌هایشان پر از اشک بود و برای مادامی می‌کردند. شرایط سختی بود، اما همین دعاها خستگی را از تنمان درمی‌آورد. یک بار هم برای یکی از پدرهای شهدای کوچه مان، بی‌آنکه بدانند پرده نوشتیم و سردر خانه‌اش نصب کردیم. آن بنده خدا از نظر روحی خیلی تحت فشار بود و وقتی پرده را دید، شوکه شد. آمد و با مادام عوا کرد. ما هم شرایطش را درک کردیم و ناراحت نشدیم. بعد از مدتی، خودش تبدیل شد به یکی از کسانی که در پارچه نویسی‌ها کمکمان می‌کرد.»

علاقه‌اش به خوش نویسی از دیدن هنر برادرانش شروع شد؛ برادرهایی که هر کدام به شکلی با هنر سر و کار داشتند و میان آن‌ها، سید رضا، برادر بزرگ‌تر، زودتر از همه راه خوش نویسی را در پیش گرفت.

آن روزها اما روزهای معمولی نبود. جنگ بود و خبر شهادت جوان‌های محله یکی یکی به خانه‌ها می‌رسید. هر روز نام تازه‌ای شنیده می‌شد و پیکر شهیدی را به محله می‌آوردند. برادرش، سید رضا که خط خوشی داشت، شروع کرد به پرده نویسی برای شهدا. پرده‌های بزرگ را به حیاط خانه می‌آوردند و او با ساده‌ترین وسایل مثل چوب جارو و قلم موی نقاشی ساختمان، روی پارچه‌های بزرگ می‌نوشت؛ نام شهید را می‌نوشت، نام خانواده و جمله‌هایی برای بدرقه او مانند «عروج شهید مبارک».

کم‌کم خبر پارچه نویسی‌های سید رضا در همه جای شهر پیچید و از محله‌های دیگر هم خانواده‌ها به خانه‌شان می‌آمدند. آن روزها هنوز خبری از دستگاه‌های چاپ امروزی نبود و کمتر کسی می‌توانست نوشته‌هایی با خط خوش و در ابعاد بزرگ روی پارچه اجرا کند. برای همین، خانه آن‌ها کم‌کم به جایی برای پارچه نویسی شهدا تبدیل شد؛ آن قدر که به گفته سید جعفر سرور، شاید برای نزدیک به هزار خانواده پرده نوشته باشند.

او آن روزها فقط دوازده سال داشت و برادر دیگرش، ابوالفضل، هشت ساله بود. هردو کنار سید رضا

فضایی آرام برای خلوت و تمرین

نور از پنجره‌های بزرگ خانه به داخل تابیده و فضای پذیرایی را روشن کرده است. گوشه و کنار خانه گل‌دان‌های سبز دیده می‌شود؛ فضایی ساده که در کنار سکوت و آرامش فضا، حال و هوایی دل‌نشین به خانه داده‌اند. سید جعفر سرور می‌گوید برای ساعت‌ها نشستن پشت میز و نوشتن، چنین فضایی ضروری است؛ فضایی که ذهن را از شلوغی‌های روزمره دور کند و فرصت تمرکز بدهد. از نقش خانواده‌اش در شکل‌گیری این محیط هم می‌گوید: از همراهی همسر و فرزندان که سال‌ها همراه این سبک زندگی تا خانه به پناهگاهی آرام برای کار و تمرین او تبدیل شود.

کمی بعد از جاب‌لند می‌شود. وضو می‌گیرد و پشت میز کوچک چوبی‌اش می‌نشیند. چراغ مطالعه را روشن می‌کند، کاغذی سفید مقابلش می‌گذارد و قلم نی را آرام در دوات فرو می‌برد. لحظه‌ای مکث می‌کند؛ انگار پیش از نوشتن باید ذهن و دستش با هم هماهنگ شوند. بعد نوک قلم روی کاغذ می‌نشیند و نخستین حروف شکل می‌گیرند. آیه‌ای از قرآن آرام آرام زیر دستانش شکل می‌گیرد و صدای کشیده شدن قلم نی بر کاغذ در فضای خانه می‌پیچد؛ صدایی آرام و موزون که خودش می‌گوید سال‌هاست برایش آرامش بخش‌ترین موسیقی دنیا است.

اما ریشه این علاقه و دلبستگی را باید خیلی دورتر جست و جو کرد؛ در سال‌های کودکی و در خانه‌ای قدیمی در همین حوالی. سید جعفر سرور از آن روزها با لبخند یاد می‌کند و می‌گوید: خانه پدری من در خیابان چمن بود. پدر و مادر هر دو سید بودند و هر دو هم ریشه روستایی داشتند. زندگی ما کاملاً معمولی بود. پدرم مدتی دلاک بود و بعد هم دست فروشی می‌کرد. اما چیزی که همیشه در زندگی او پررنگ بود، انس عجیبش با قرآن بود. مادر هم اهل روضه‌های خانگی بود و خانه ما همیشه با نام اهل بیت (ع) و قرآن گره خورده بود. همین فضا باعث شد ما پنج برادر از همان کودکی با قرآن مأنوس شویم. پدرم هر شب ما را دور هم جمع می‌کرد و جلسه قرآن می‌گذاشت. آن روزها سنم کم بود و راستش خیلی وقت‌ها برایم خسته‌کننده بود. دوست داشتم مثل بقیه بچه‌ها بازی کنم و کمتر بنشینم پای درس و تلاوت. اما نمی‌دانستم همان شب‌هایی که گاهی بابتی حوصلگی می‌گذراندم، قرار است سال‌های بعد، زندگی‌ام را بسازد. نمی‌دانستم همان جلسات ساده خانوادگی، مرا برای تمام عمر به قرآن نزدیک می‌کند و مسیر زندگی‌ام را شکل می‌دهد.

